

شما از پاهایتان تا هر جا که دلتان خواست، سواری می‌کشید و از دستانتان برای بردن همه خواستنی‌هایتان کمک می‌گیرید. چشمانتان، آبی آسمان و دریا را، و سبزی درخت و جنگل را و ارغوانی همه دوست داشتنی‌ها را بی‌دریغ به شما می‌بخشد، و بعد ذهنتان در شیرینی کشف همه این زیبایی‌ها شریکتان می‌شود، شما از معادله‌ها و معماها نمی‌هراسید، اما من مثل شما نیستم این را ظاهر می‌گوید؛ پاها و دست‌هایم، تن رنجور و خسته‌ام و یا حتی این ذهن کوچک که قادر نیست مرا تا وسعت آرزوهایم همراهی کند.

با این که من مثل شما نیستم، اما با ناتوانی ننشسته‌ام، دستانتان را نیسته‌ام و دیدگانم را؛ اگر چه سهم من از فرصت‌ها کمتر از شماست اما با صبوری آموخته‌ام که زیر ضربه‌های سخت اله، قد بکشم، بایستم، ببینم و راه بروم.

من مثل نیلوفر، گلی زیبا که حیاتش وابسته به دیگر گل‌هاست و البته حضور قشنگش به گل‌های باغچه جلوه‌ای بیش‌تر می‌دهد. برای روییدن نیلوفر، نگاه گرم خورشید و مهربانی خاک و آب کافی است تا سر برآورد و شگفتی و زیبایی خلق کند؛ برای من نیز، نگاه شوق‌بخش شما، احترامتان و درک درستی که از همه نیازهایم بیاید، من محتاجم اما نه به ترحم خرد کننده‌تان، که به دستانتان تا بر پا بایستم و به راهنمایی‌اتان تا جاده‌های سلامت و سعادت را بشناسم.



۱۰ آذر ۱۳۹۶

شهادت آیت‌الله مدرس

در روزگار احتضار مردانگی، در قحط‌الرجال سیاست مردان متعهد، آن وقت‌ها که مؤمنین کنج عزلت می‌نشستند و مکاران بر صندلی‌های ریاست، در وقت منزلت زور و پرستش دوباره پول، او خیلی چیزها را ثابت کرد؛ این که می‌شود در عین دیانت، سیاست داشت به شرط آن که دین را حجره تجارت نسازی و از قبل اعتقاد مردم نان به خانه نبری.

می‌شود از هیچ قدرتی نهراسید، زیر لوای هیچ سفارت بیگانه‌ای نرفت و برای همه هیمنه دول متحد دنیا پشیزی ارزش قائل نشد به شرط آن که فقط از عقوبت خدا ترسید. می‌شود با یک عمامه آفتاب خورده و یک قبای کهنه کرباس هم بر صندلی صدارت مجلس نشست به شرط آن که زینت همه دنیای ملون پیش چشمت بی‌رنگ باشد.

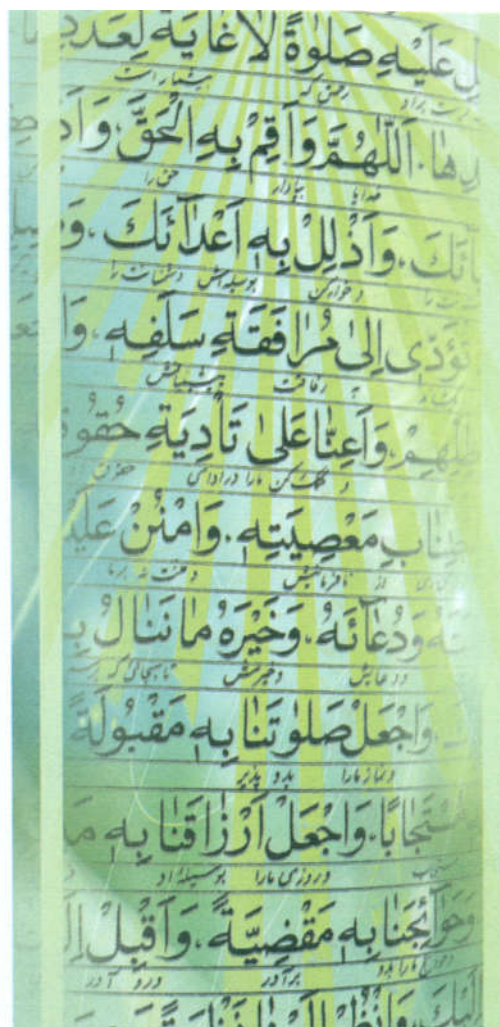
می‌شود برای فریاد عدالت، مقابل یک جمع کثیر ایستاد و از بیدادی مثل رضاخان سیلی خورد اما حرف حق را فرو نخورد. می‌شود میان مردم و با مردم بود، می‌شود قریب دشمن را شناخت می‌شود... و به خاطر همین می‌شودهایی که در وجود این مرد بزرگ جمع بود امام خمینی فرمود: مردم مثل مدرس را انتخاب کنند و برای همین است که می‌توان با صراحت گفت: او الگویی جاودان برای همه مصلحان اجتماعی و مردان سیاست است.

۲۰ آذر ۱۳۶۰

شهادت آیت‌الله دستغیب

سلمان فارس بود. «قلبی سلیم» داشت و روحی بلند. پیری پارسا بود که «توحید» در جبروت سیمایش موج می‌زد؛ از آنان بود که «بندگی [را] راز آفرینش» می‌دانند و خشوع را شیوه عبودیت، از آنان که در نمازشان خاکسارند و «صلاه‌الخشوعین» دارند. این اسوه طهارت و معلم درس‌نامه‌های «اخلاق اسلامی» باورمندی به «معاد» را در جای‌جای زندگی‌اش جاری کرده بود. اهل «استاذه» بود و پرهیز دادن از «گناهان کبیره». درس‌های حکمت‌آموز تفسیرش «حقایقی از قرآن» بود و حذر به مردم از افتادن در ورطه «مظالم». این سلاله سجاد، معتقد بود زندگی ما باید با «آدابی از قرآن» زینت بگیرد و در این راه «زندگانی صدیقه کبری» برترین اسوه و راهنماست. این مجاهد نستوه، جلوه محراب بود و خطبه‌های دلنشین‌اش همه توصیف «قیامت و قرآن» و او فراتر از تربیت انسان به «معراج» او می‌اندیشید.

درباره این عالم بزرگ با صراحت می‌توان گفت که حکایت زندگی سرتاسر مبارزه‌اش از «داستان‌های شگفت» عصر ماست. اما افسوس که دست پلید نفاق، حضور حماسی او را برنتافت و او را که انگار دستی از غیب برای عطرافشانی جان و اندیشه‌ها مان بود، از ما ربود. نامش بلند و راهش پر رهرو باد.



اسقف‌ها با دعای عرفه گریستند

خاطره‌ای از آیت‌الله مصباح‌یزدی

چند سال پیش، بنده سفری به برزیل در آمریکای جنوبی داشتم. در پایتخت برزیل، ریودوژانیرو، در یکی از دانشگاه‌ها کلیسایی برای دانشگاهیان قرار داشت. (البته آن دانشگاه نیز مربوط به کلیسا بود) یک شب از بنده دعوت شد تا برای کشیش‌ها، اسقف‌ها و راهبه‌ها درباره دعا و مناجات از دیدگاه اسلام سخن بگویم. در ردیف جلوی جلسه پیرمردهایی حضور داشتند که یا اسقف و یا کشیش‌های مسن جاف‌افتاده با محاسنی سفید بودند. در آن جلسه وقتی فرازهایی از دعای عرفه را خواندم و توضیح دادم، همان کشیش‌ها و اسقف‌ها اشک از چشمانشان سرازیر شد.

در آرژانتین نیز یک کشیش هر روز سراغ برنامه ما را می‌گرفت و هر کجا که سخن‌رانی بود می‌آمد و گوش به سخنان می‌سپرد. با اینکه ما زبان اسپانیولی را نمی‌دانستیم و صحبت‌ها باید ترجمه می‌شد، اما بسیار علاقه‌مند بود مطالب را بشنود.



روز دانشجو
۱۶ آذر

دختر و پسر ندارد اگر چه می گویند سال هاست دخترهایش بیش تر شده اند تا پسرهایش، اما مهم نیست که دختر باشد یا پسر. مهم این است که مسیر پیشرفت یک کشور را عمدتاً او طرح ریزی می کند و به همین دلیل دولت های آینده نگر در خرج کردن برای او بخیل نیستند.

هم در نگاه دین و هم در چشم همه مردم محترم است و احترامش به خاطر چیزی است که اندوخته یا در حال اندوختن و جویای آن است. اگر چه امروزه و رسماً این عنوان مربوط به مراکز خاص و محدود به زمانی معین است و جوان ها برای مختر شدن به آن بسیار سروپا می شکنند و خود را به آب و آتش می زنند اما او در حقیقت، همیشه و در همه فرهنگ های بزرگ و مرفعی وجود داشته است. بد نیست یادآوری کنیم در بیش تر جنبش های انقلابی دنیا او نقش مهمی را به عنوان روشنگر و پیشقدم مبارزه ایفا می کند همان طور که در انقلاب اسلامی ایران و در دوران دفاع مقدس و امروز در دوران سازندگی کشور پایه پای ملت حضور داشته و کارنامه درخشانی را از خود به جای گذاشته است.

دعاهای پوچ سیاسی آفت آرمان خواهی و تحول طلبی اوست ولی با تلاش و همت و ایمان می تواند بزرگترین تأثیرها را بگذارد. از نکات جالب این معما این که اسم او از این جهت که هم اسم فاعل است و هم فعل امر، ضمن اشاره به کار و هدف او، دربردارنده توصیه و امری است به خود و دیگران برای انجام آن کار و وظیفه!



روز جهانی حقوق بشر
۱۹ آذر

دفاع از آن به معنای واقعی از بزرگترین رسالت های ادیان الهی بوده است اما نمی دانم به چه دلیل فقط تمدن غرب خود را مدعی آن می داند و گمان می کند تنها حافظ واقعی آن است.

این مقوله از آنجا که مستقیماً به انسان مربوط می شود کاملاً جهانی است و هیچ قوم و ملتی نمی تواند نسبت به آن بی تفاوت باشد. فقط می ماند یک مشکل بزرگ و آن این که زورگوهای دنیا مثل چیزهای دیگر این را هم بهانه ای قرار داده اند و با دروغ پردازی، در پشت این اصل مقدس منافع خود را جست و جو می کنند. آنها با ارائه تعریفی که فقط خود می پسندند خودخواهانه دیگران را به نادیده گرفتن این مسئله متهم می کنند و بعد قطعنامه می دهند، تهدید می کنند و حتی حمله! جالب این جاست که وقتی این اتهام ها به خشونت و رفتارهای جنگجویانه و وحشی گری های آنها منتهی می شود، در کمال خونسردی آن را توجیه می کنند. در جهان، سالانه یک روز را به این اسم بزرگ می دارند و درباره آن و راه های رسیدن به وضعیت مطلوب به گفت و گو می نشینند. هر چند به نظر نمی رسد با مسیری که بشر در پیش گرفته است بتوان به احقاق کامل آن امید داشت.



۱۱ آذر ۱۳۰۰ ش
شهادت میرزا کوچک خان جنگلی

اگر برای دانش آموزی نامش را ببری یاد ریش و کلاه بلندش می افتد و شال و رسته فشنگی که به کمر بسته و با نگاهی مصمم به جلو خیره شده است. او طلبه ای بود که درد دین و میهن را با هم جمع کرده بود و اگر چه بی مهری های زیادی دید اما استوار ماند و کمر همت بست برای دفاع از شرف و عزت میهنی که از سمت شمالش مورد تعرض قرار گرفته بود. از سرزمینی سبز برآمده بود و خون اجداد مطهر مادرش را در رگ داشت. نامش را که می بردند در ذهن ها ابهت نفوذ ناپذیر جنگل مجسم می شد. هر چه وطن فروشان هم عصرش نسبت به عظمت او کوچک و خرد بودند او خود را در برابر مردم ستم دیده، کوچک و خاضع می دانست. در مظلومیت جنگید و در کمال ناباوری یارانش، ناجوانمردانه به شهادت رسید.

در دشمنی های عباسی و درایت حضرت هادی

متبع: انیس المومنین
نوشته محمد بن اسحاق بن محمد حموی
ملقب به فاضل الدین تالیف شده در سال ۹۳۸ ق

پس غمنازان با متوکل گفتند که هادی علیه السلام سلاح بسیار جمع نموده، میل خلافت دارد. متوکل، سعید حاجب را گفت که «در شب جمعی را با خود ببر که اطراف خانه هادی را فرو گیرند و بی خبر به آن خانه رفته، از اسلحه و اموال آنچه در آن خانه باشد، با هادی علیه السلام نزد من حاضر کن.

سعید حاجب گفت: نیم شب با جمعی روی به خانه هادی گذاشته اطراف خانه را به آن جماعت سپردم و نزدیکان گذاشته، با چند تن به بام برآمدم، و به سبب ظلمت شب، راه به جایی نمی بردم، ناگاه از درون حجره آواز هادی علیه السلام به گوش من رسید که فرمود که ای سعید! صبر کن تا شمع بیارند که بی تعب همه جا را ملاحظه نمایم.

پس خادم آن حضرت شمع روشن کرده پیش آورد. هادی علیه السلام را دیدم که جبهه صوفی^۱ در بر کرده و پشمینه ای بر سر بسته، و سجاده ای از حصیر انداخته، به عبادت مشغول بود. فرمود که حجره ها پیش تو است، همه را ببین.

در آن خانه گردیدم، به غیر از یک پدر^۲ که به مهر مادر متوکل بود چیزی ندیدم. آن را نزد متوکل بردم. چون متوکل مهر مادر خود دید متعجب گردید و از مادر کیفیت حال سؤال نمود. مادرش گفت در آن وقت که تو مریض بودی، من این زر نذر ابی الحسن علی نقی علیه السلام کرده بودم. چون تو شفا یافتی، به نذر وفا نمودم.

متوکل بدره ای دیگر بر آن افزود و فرمود که به خدمت آن حضرت برم و عذر بخوام. و من خجل و متفعل پیش آن حضرت رفتم و گفتم «یا بن رسول الله! از آن بغایت شرمندهام که بی اجازت به این خانه درآمدم. چون مأمور بودم، امید دارم که از گناه من درگیری.» آن حضرت فرمود که: «سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.» (سوره شعراء، آیه ۲۲۷).

پی نوشت

۱. بی رنج، به آسانی.
۲. لباس پشمینه.
۳. کیسه پول.